این توقیع منیع بجهت امة‌ الله در ارض قاف نازل شده تا جمیع اماء الله تلاوت نمایند و در جمیع بلاد انتشار دهند

هو الباقی

ان یا امة ‌اللّه اتصبرین علی مقعدک بعد الّذی کان قمیص الغلام محمرّاً بدم البغضآء بین الارض و السّمآء و ینادی فی کلّ حین بندآء حزین و کلّما یستغیث من احبّآئه یتقرّبون الیه بسیوف الحسد و کذلک کان الامر ان انت من العارفین اذاً قد وقع جمال البهآء فی غیابت الجبّ و انّکِ ان وجدتِ سیّارة العمآء فارسلیه لعلّ یدلی دلو الوفآء فی هذا البئر الظّلمآء و یرفع به الغلام و یستضیئ بلحاظه کلّ العالمین ان یا امتی اتصبرین علی محلّک بعد الّذی ابتلی الخلیل بید النّمرود و لن یجد لنفسه ناصراً الّا اللّه العزیز الجمیل ان یا امتی اتشربین المآء بعد الّذی کان الحسین ظمآناً فی ارض الطّفّ و کان ان یمصّ من عرقه قطرات دمّ منیر اتسیرین فی الرّضوان بعد الّذی کان جمال السّبحان متغیّراً بما اصابته البأسآء من جنود الشّیاطین ان یا امتی اتفرحین بعد الّذی بدل فرح اللّه ربّک بالحزن الکبری و بذلک استدمّت قلوب الممکنات ثمّ افئدة المقرّبین عن ورآء حجبات عزّ بدیع اتأکلین من نعمة اللّه ربّک بعد الّذی یأکل الغلام من قطعات کبده بما اکتسبت ایدی المنافقین قولی یا ملأ البیان ءاسترحتم فی بیوتکم بعد الّذی تغرّب جمال القدم و حلّ فی دیار الّتی لن یعرفه احد من اهلها لا من وضیعهم و لا من شریف اتضحکون بعد الّذی کان الرّوح بین یدی الیهود و یلدغوه کالثّعبان فی کلّ حین فوا حسرتاً علیکم بما نسیتم عهد اللّه و میثاقه و نبذتم امر اللّه و اخذتم ما امرکم هوىٰکم یا ملأ المنافقین

ان یا امآء اللّه اتکحلن عیونکنّ بعد الّذی یبکی عیون القدم و یجری الدّموع علی خدوده کما یمطر سحاب الفیض علی خدود ارض بدیع اتزیّنّ اجسادکنّ بعد الّذی کان ردآء اللّه مشبّکاً من رماح المنکرین اتدخلن فی حجرات السّرور بعد الّذی انقطعت نفحات السّرور عن رضوان اسمی العظیم ان یا امآئی اتحمّرن وجوهکنّ و اصفرّ وجه اللّه من لطمات البغضآء من الّذینهم ما آمنوا باحد من رسل اللّه بما انکروا هذا الفضل العزیز المنیع

یا امتی فاعلمی بانّ محبوب الرّحمن قد ابتلی بین ملأ البیان کما ابتلی علیّ بین ملأ الفرقان تاللّه بل اعظم من ذلک لو انت من الشّاهدین و انّ یوسف الجمال ینادی حین الّذی وقع تحت اظفار الذّئب و یستنصر من احبّآئه لعلّ یقوم احد علی نصره و یکون من النّاصرین اذاً فاضربن علی فخوذکنّ ثمّ علی ترائبکنّ ثمّ علی رؤسکنّ بما اراد الغلام ان یخرج عن بین هؤلآء بما ورد علیه ما لا یحصیه احد من العالمین تاللّه اهتزّت شجرة القصوی ثمّ انقعرت بجذعها علی وجه الارض بما هبّت علی سدرة المنتهی روایح السّموم عن شطر القلوب من عبادنا المشرکین ان یا امتی اتسترین رأسک بعد الّذی ارتفع رأس الغلام علی سنان البغضآء و بذلک عرّت الحوریّات رؤسهنّ فی غرفات البقآء و قلعن شعراتهنّ بما شهدن سلطان الابهی بین یدی الاشقیآء الّذینهم اعترضوا علی اللّه و کانوا من المعترضین علی جمال عزّ قدیم

ان یا جمال القدم ذکّر العباد بما اذکرناه لک خلف سرادق العصمة ثمّ اکشف جمال الاسرار عن حجبات الاستار اقلّ من ان یلتفت بذلک احد الّا کلّ فطن طاهر علیم لعلّ یعرفون بما نزّلنا حکمه فی التّورىٰة و جعلناه عبرة للسّامعین لانّ فی ذلک لآیات للعارفین و بیّنات للموقنین و دلالات لکلّ مجاهد امین الّذین لن یمنعهم اشارات الکلمات عن الورود فی مقابلة العرش هذا المقرّ المقدّس الّذی بترابه یستبرکون اهل ملأ القدم علی مکامن قدس رفیع قل انّا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطّین ثمّ البسناه قمیص الاسمآء بحیث اشتهرنا اسمه بین عبادنا المقرّبین و ارفعنا ذکره الی مقام الّذی کان ان یذکره النّاس فی اکثر الدّیار و احاطته امطار الفضل من سحاب امرنا المبرم العزیز القدیر فلمّا قضت ایّام بعثنا بعده الکلیم بآیات بیّنات و ارسلناه الی بلده اذاً انکره و غرّته الرّیاسة الی ان حارب بالّذی بحرف منه خلق السّموات و ما دونها و الارضین و ما علیها و جعلناه مظهر نفسی العلیم الحکیم ان یا عبد خذ زمام القلم ثمّ اکف بما اجریت من فمه من رحیق القدس و تسنیم المنیر ان اختم الکلام فی هذا المقام ثمّ ابتدأ بذکر اصفیآئی لیکون ذکراً و شرفاً للذّاکرین

قل ان یا اهل البهآء ان ارکبوا سفینة البقآء الّتی جرت علی بحر الحمرآء انّ اللّه ما قدّر للمشرکین نصیباً منها لانّها لا تحمل الّا اهل التّقی من اصحاب هذا الفتی الّذی رکب رفرف الاستجلال و یصح بین السّموات و الارض و یدعو النّاس الی وجه اللّه لعلّ یکوننّ من المتوجّهین و انتم یا اهل البهآء ان وجدتم احداً ان یحلّ الالماس و یجریه علی الالواح فاکتبوا به ما نزل فی هذا اللّوح ثمّ انشروه فی کلّ البلاد لیظهر آثار اللّه بین عباده الموقنین و ان لن تجدوا فاکتبوه بالذّهب الخالص ایّاکم ان لا تجاوزوا عمّا اُمرتم به و لا تکوننّ من الصّابرین قل انّ اللّه قد اشرق عن افق تلک الکلمات شموساً مشرقات و لا یعلم عدّتها الّا اللّه المحصی العلیم و یربّی بکلّ واحد منها عالماً من عوالمه الّتی ما اطّلع بها احد من الممکنات الّا اللّه العالم الخبیر فطوبی لمن قابلها و استضآء بها و یخرّ بوجهه عند اشراقها و لا یکوننّ من المستکبرین و انّ حرفاً من هذا اللّوح لیکفی فی الحجّیّة و البرهان کلّ من فی السّموات و الارض و لا یعرفها الّا کلّ منصف بصیر و لو یضعها احد علی کلّ شیئ او تتلی علی السّموات و الارض لیجدها خاضعاً لوجه ربّک و تلک الکلمات نلقیها علی العباد لعلّ النّاس یکوننّ من المقبلین و یستقیمنّ علی الامر و ینصرنّ هذا العبد الوحید الوتر الفرید

اینکلمات در شرح توقیع مبارک نازل شده ولکن معانی الفاظ آن بلسان پارسی شرح شده و بر حقیقت معانی آن احدی آگاه نه الّا نفسه المقتدر العزیز القدیر

هو الله البهیّ الابهی

ای کنیز خدا آیا صبر را در صدر قرار دهی و یا اصطبار را بر اضطراب اختیار نمائی بعد از آنکه قمیص این غلام الهی و ثیاب این جمال روحانی مرشوش و محمرّ گشته بدم بغضا در بین ارض و سما و در کلّ حین بنداء حزین ندا فرماید و هر گاه از دوستان استغاثه نماید و یا از محبّان استعانت جوید بشمشیرهای حسد تقرّب جویند و به تیغهای رشک و غضب اجابت نمایند این چنین بوده است امر این جمال مظلوم اگر هستی تو از عارفین و در اینوقت جمال ابهی در بئر ظلما مسجون گشته و در جنح بلا محبوس شده پس اگر یافتی تو سیّارهٴ عما را او را بر سر این بئر ظلمانی دلالت نما و بر نصرت این یوسف مصر رحمانی هدایت کن که شاید دلو وفا را در این بئر ظلما فرود آرد و نزول دهد و این جمال الهی صعود کند و بلحظات و نظرات او مستضیئ شوند عالمیان ای کنیز من آیا در محلّ خود صابر شوی و بر مسکن خویش ساکن گردی و آسایش طلبی بعد از آنکه خلیل رحمن در دست نمرود ملک طغیان مبتلا گشته و از برای نفس خود ناصری نیابد و معینی مشاهده ننماید مگر خداوندی که عزیز و جمیل است ای کنیز من آیا از ماء عذب فرات بنوشی بعد از آنکه حسین مظلوم کبد مبارکش از نار عطش سوخته و خدّ منیرش از حرارت ظمأ برافروخته بشدّتیکه از عروق مبارکش قطرات دم میمکد ای کنیز من آیا رخت طلب را بساحت گلستان طرب کشانی و یا بجهت سیر و سیاحت خود را برضوان سرور و بهجت رسانی بعد از آنکه جمال الهی از ایذا و اذیّت جنود شیاطین نفسانی متغیّر و پژمرده گشته و نار طلعتش خاموش و افسرده شده ای کنیز من آیا سرور و شادمانی جوئی و یا فرح و کامرانی طلبی بعد از آنکه فرح و مسرّت پروردگار بحزن و کدورت عظمی تبدیل گشته و بدینجهت قطعات کبد ممکنات و افئدهٴ مقرّبین از وراء حجبات بدمّ حمرا تقلیب شده ای کنیز خدا آیا از نعمت پروردگار خود تمتّع جوئی و برخورداری طلبی بعد از آنکه غلام الهی از قطعات کبد خود تناول نماید بسبب آنچه اکتساب کرده ایادی منافقین پس بندای بلند اعلی و حنین کبری ندا کن ای ملأ بیان آیا مستریح شوید در بیوت خود بعد از آنکه جمال قدم از ممالک قرب غروب نمود و در ملکی نزول فرموده که نشناسد او را احدی از اهل او نه از وضیع و نه از شریف ای کنیز من آیا متبسّم شوی و یا خنده نمائی بعد از آنکه روح در دست یهود افتاده و بزخم حسود و دار عنود مقتول و مصلوب گشته و چون ثعبان کین او را در کلّ حین بگزند پس حسرت باد بر شما بجهت آنکه عهد و میثاق حضرت ذو الجلال را فراموش کردید و نسیان نمودید و امر الهی را ترک نمودید و بطوع و رغبت قبول نمودید آنچه امر کرد شما را هوای نفسانی خود ای ملأ منافقین ای کنیزان خدا آیا چشم را بزینت کحل مکحول نمائید بعد از آنکه عیون قدم گریان است و دموع او بر خدود او چون امطار نیسان در فیضان و آیا اجساد خود را زینت دهید بعد از آنکه رداء محبوب مشبّک گشته از رماح انکارکنندگان و یا در حجرات سرور درآئید و یا در محافل فرح و ظهور حاضر شوید بعد از آنکه نفحات سرور مقطوع و شئونات بهجت و ظهور ممنوع شده از رضوان اسم عظیم من ای کنیزان من آیا خدود را چون گل حمرا بلون شقرا مشّاطه نمائید با آنکه جمال ابهی از لطمات بغضا بلون صفرا مشهود گشته از ظلم کسانیکه باحدی از رسل پروردگار ایمان و اقرار ننموده‌اند و این فضل عزیز منیع را انکار نموده‌اند ای کنیز من بدان که محبوب رحمن بین ملأ بیان چون نقطهٴ اولی در بین ملأ فرقان مبتلا گشته قسم بجمال ذو الجلال که بلایاء این جمال اعظم‌تر و اکبرتر است از بلایاء اوّلین و آخرین اگر هستی تو از گواهان و در اینوقت یوسف جمال در تحت اظفار الذّئب بندای حزین ندا فرماید و از احبّاء خود طلب نصرت نماید که شاید نفسی بقدرت و سلطنت الهیّه بر این امر قیام نماید و این جمال مظلوم را نصرت نماید ای کنیزان من در این هنگام چون غلام روحانی اراده نموده که جمال نورانی را از انظار محبّین و مغلّین بپوشاند دست افسوس و حسرت را بکمال تأسّف و حیرت بر سر و سینه زنید و با نالهٴ زار همراز گردید و بضجیج و حنین دمساز شوید تا از چشم چشمهٴ خون موج زند و از قلب جیحون دم جاری و ساری گردد قسم بخدا که شجرهٴ قصوی در مکامن اعلی باصل خود بزمین افتاد زیرا که وزید بر این سدرهٴ منتهی و جمال ابهی اریاح سموم از قلوب کسانیکه مشرک باللّه بوده و خواهند بود ای کنیز من آیا سر را بمقنعه‌های الوان مستور و مزیّن نمائی بعد از آنکه رأس غلام مصر بقا بر سنان بغضا مرتفع گشته و باین سبب حوریّات فردوس که در غرفات بقا ساکن و مستریحند برهنه نمودند سرهای خود را و پریشان نمودند موهای خود را زیرا که مشاهده نمودند که سلطان ابهی در دست اشقیا مبتلا گشته و در کلّ حین بر این جمال قدیم اعتراض مینمایند

در این حین جمال ابهی به بیانات قدس روحانی و کلمات عزّ سبحانی میفرماید که ای اصحاب بها بر سفینهٴ بقا راکب شوید و بر بحر حمرا در اینمدینهٴ کبریا حرکت نمائید و در اینمقام قدر خود را دانسته که احدی در این موهبت عظمی و مکرمت کبری شریک نبوده و نخواهد بود چه که الیوم جمیع کشتی‌ها در غمرات طمطام فنا مبتلا گشته‌اند مگر این فلک قدس سبحانی و سفینهٴ عزّ رحمانی که هر که باو تمسّک یافته از فتنهٴ ایّام محفوظ ماند و مقدّس فرموده او را پروردگار از حمل مشرکین و قعود معرضین و اینست فضل پروردگار که مخصوص است باوراق سدرهٴ تقدیس که از جیب قمیص ابهی بضیاء ابدع اصفی ظاهر گشته‌اند پس قدر این فیض بدیع و فضل منیع را دانسته که مبادا مظاهر شیطان شما را از ظلّ سدرهٴ رحمان منع نمایند و در ارض از محروم‌شدگان محسوب شوید پس شما ای بندگان من و مرایای جمال من اگر یافتید نفسی را اینکه قادر باشد که الماس را حل نماید و جریان دهد پس بنویسید این کلمات بدیع منیع را بمداد الماسیّه و نشر دهید او را در هر بلاد تا آنکه آثار الهی در ما بین عباد او انتشار یابد و اگر نیافتید و قادر بر او نگشتید پس بنویسید آنچه از سماء تقدیس نازل شده بذهب خالص و بفرستید بمدینه‌ها و دیارهای من که شاید اهل دیار بجمال مختار راه یابند و هدایت شوند و از سلسبیل قدس منیع و تسنیم عزّ بدیع بیاشامند اینست وصیّت پروردگار شما اگر هستید از شنوندگان و بدرستیکه اشراق فرموده از افق این کلمات پروردگار عالمیان آفتابهای عزّ صمدانی را که احدی بر احصای اعداد آنها قادر نبوده و نخواهد بود مگر پروردگار شما که او است احصاکننده و دانا و تربیت میفرماید بهر یک از این آفتابها عالمی از عوالمهای خود را که اطّلاع بآن عوالم نیافته احدی از ممکنات مگر نفس او که عالم و دانا و محیط است بر جمیع عوالم خود پس بشارت باد کسی را که مرآت صدر خود را مقابل نماید باین آفتابهای عزّ تمکین که از مشرقهای امر ربّ العالمین طلوع نموده‌اند و اشراق فرموده‌اند و بیفتد بوجه خود بر تراب در نزد طلوع این شموس معانی و نباشد از تکبّرکنندگان

این کلمات در شرح آیات عزّ صمدانی بلسان فارسی ذکر شد تا هر نفس از معین قدس حیوان که از فم رحمان جاری و ساری گشته طلب حیات باقی نماید و بعضی از آیات این توقیع منیع ترجمه نشده بادراک قارئین منوط و مشروط گشته تا چه ادراک نمایند فعلی اللّه قصد السّبیل یهدی من یشآء الی صراطه العزیز المستقیم

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۲۲ مه ۲۰۲۴، ساعت ۶:۰۰ بعد از ظهر